

هو العليم

نقد دیدگاه اصولیین در مقدمهٔ اولی از مقدمات حکمت

تحلیل مراد متکلم در مقام بیان

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید - جلسه صد و چهل و پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



اشکال به تبیین مشهور از مقام بیان

مقدمه اولی در انعقاد اطلاق از مقدمات حکمت این بود که متکلم در مقام بیان باشد. طبق تبیین آقایان مقام بیان تعبیر می شود به بیان تمام المراد؛ به این بیان که متکلم در مقام مخاطب، در مقام بیان تمام المراد از ما فی الضمیر است. و این مسئله و این معنا **لَا يَتَحَقَّقُ إِلَّا بَعْدَ فَرْضِ مَقَدِّمَاتٍ** که عرض شد که از جمله آنها عدم انصراف لفظ است در بعضی از مصادیق و عدم شیوع بعضی از مصادیق در انطباق با لفظ.

ایرادی که بر این معنا و بر این بیان وارد شد، این بود که اگر منظور شما از اینکه متکلم در مقام بیان است این به معنای عدم لغویت کلام اوست و ایراد متکلم کلام را **بِلِحَازٍ مَصْلُحَةٍ مِنَ الْمَصَالِحِ الَّتِي فِي نَظَرِهِ**، این منافاتی ندارد با اینکه متکلم آن معنای منطبق علیه لفظ را قصد نکرده باشد. و به عبارت دیگر آن محکی کلام که مخاطب را ملزم می کند به اتیان آن محکی، آن محکی مورد نظر متکلم نباشد. فرض کنید که متکلم در مقام تهدید است، متکلم در بیان ابراز غرضی از اغراض است، متکلم در مقام تمهید است، متکلم در مقام سخریه و استهزاء است. هر کدام از اینها، این مقام بیان را محقق می کند و متکلم در مقام بیان است؛ بیان چه چیز؟ بیان ما فی الضمیر؛ اما بیان ما فی الضمیر با بیان محکی لفظ دوتا است؛ با بیان آن معنایی که لفظ حکایت از آن می کند دوتا است؛ اینها فرق می کنند. اگر منظور این است که کلام متکلم از روی حکمت است و این منظور، از کلام متکلم نفی لاعبیت و لغویت را می کند، نه نفی ابراز مصلحه من المصالح و غرض من الاغراض را؛ متکلم لاغی نیست، متکلم لاعب نیست، متکلم نائم نیست، ساهی نیست، متکلم مخطئ نیست؛ این را ما می توانیم با این مقدمه اثبات کنیم و اشکالی ندارد؛ اما اینکه متکلم در مقام اثبات و مقام مخاطب مکلف را بر این محکی [لفظ] ملزم می کند؛ این معنا از این مقدمه استفاده نمی شود.

ما باید بگوییم متکلم در وهله اول منظورش از این کلام یک غرضی از اغراض است و حالا این غرضی از اغراض می تواند القاء محکی بر مخاطب باشد و می تواند القاء ما فی الضمیر بر مخاطب باشد بر لحاظ آن مصلحتی که او می داند. و یکی از موارد نقضی که بر این مقدمه به این بیان وارد می شود، این است که اگر متکلم در مقام بیان تمام المراد باشد پس این مخصصاتی که بعد از عام می آید چه معنا دارد؟! این مقیداتی که بعد از اطلاق می آید این مقیدات دیگر چه معنا دارد؟! چون متکلم تمام المراد را در وهله اول بیان کرد؛ دیگر چرا دنبال مخصص می گردد؟! متکلم مطلق را در مقام بیان مشخص کرد؛ دیگر بعد چرا مقید می آورد؟! متکلم مراد را در مقام بیان ادا کرد؛ چرا مبین می آورد در آنجایی که کلام ملقای ابتدای او مجمل باشد؟! مگر ما نمی گوییم منظور متکلم این است که در مقام خطاب، تمام المراد را می خواهد بیان کند؟!

تفکیک بین محکی و مراد

پس ما نمی‌توانیم بگوییم که این کلامی را که متکلم اداء می‌کند ابتداءً و اولاً بلاول تمام المراد اوست. بله اگر ما تمام المراد را این‌طور تفسیر کنیم؛ تمام المراد الفعلی و تمام المراد الحالی؛ یعنی الآن در این مرتبه و در این مرحله متکلم این را می‌خواهد بیان کند، نه بیشتر را؛ خب این اشکال ندارد. متکلم الآن می‌خواهد کلام را به‌نحو مجمل اداء کند و تمام المراد متکلم القاء کلام است به‌نحو اجمال لغرض من الأغراض و لمصلحة من المصالح. خب ما نمی‌دانیم مصلحت چیست؟ لعل اینکه متکلم الآن در اینجا می‌ترسد که تمام المحکی این کلام را با جمیع جوانب و شرایط بیان کند؛ هنوز زمینه آماده نشده است؛ می‌ترسد. فقط متکلم یک امری می‌کند و منظور او این است که برای این، آمادگی پیدا بشود. در ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾^۱ می‌فرماید که صوم بر شما واجب است؛ اما از حضرت سؤال می‌کنند که کیفیت صوم چطور است؟ حضرت می‌گوید که هفته دیگر می‌گوییم؛ الآن نمی‌گوییم. خب الآن متکلم تمام المراد را بیان کرده است؛ ولی مراد، محکی نیست. یک مراد داریم، یک محکی داریم؛ یک منطوق داریم؛ آن معنا و مفهومی که از صوم با جمیع شرائط و جوانب لحاظ می‌شود؛ آن را نمی‌خواهد بیان کند و [مراد] فقط اثبات یک مفهوم اجمالی از این صوم است.

بناءً علی هذا منظور از مقام بیان اگر مراد متکلم است در مرحله القاء امر یا القاء نهی؛ خب ما در این حرفی نداریم و این مثبت نظر شما نیست. ما در این حرفی نداریم که متکلم به‌واسطه این بیان نفی لاعبیت و عابثیت و لاغویت و نائمیت و ساهویت خودش را می‌کند؛ با این کاری نداریم. با این مقدمه، نفی اینها می‌شود؛ از این طرف از جانب سلبی نفی لغویت و عبثیت و خطا و ... می‌شود و از ناحیه ثبوتی، اثبات مراد متکلم در مقام بیان و در مقام تخاطب می‌شود.

مراد متکلم در مقام بیان چیست؟

حالا صحبت در این است که آن مراد متکلم در مقام بیان چیست؟ آیا منطبق علیه این کلام است با تمام شرائط و جوانب یا اینکه نه، منطبق علیه این نیست، بلکه بیان اجمالی کلام است؛ ممکن است که باشد، ممکن هم هست که نباشد. یعنی اگر مولایی در مقابل ما قرار گرفت - بارها من این را تکرار می‌کردم - از نقطه نظر ثبوتی، حکمی دارد و از نقطه نظر اثباتی، حکم دیگری دارد. از نقطه نظر ثبوتی ممکن است که منظور این مولا فقط مقام اجمال باشد و مقام تمهید باشد یا غرضی از اغراض، [اما] از نقطه نظر اثباتی که ما هستیم، حکم دیگری دارد. ما که اطلاع بر نفس مولا نداریم که مولا **لأَيِّ غرض من الاغراض** القاء این امر را و یا نهی را

^۱. بقره (۲) آیه ۱۸۳.

کرده است. مولا، مولای حکیم است، شارع است، امام علیه السلام است؛ وقتی که ما اطلاع بر آن مقام ثبوت نداریم که این کلام به چه غرضی و **لَايَ غَرَضٍ وَّ لَايَ مَصْلَحَةٍ** صادر شده است؛ حالا تکلیف ما در مقام اثبات چیست؟ ما چه کنیم با این کلامی که مولا بدون قرینه [بیان کرده است؟] البته قرینه نیاوردن و [تأخیر] بیان از وقت حاجت نشود و ... اینها همه، مال مقدمات بعد است. در وهله اول و در مقدمه اولی بحث ما بحث اثباتی است ما در ثبوت بحث نداریم که مولا از این کلامی که القاء کرده است، در نفس و در مرادش چه مطالب و چه مسائلی جریان دارد؛ ما از این خبر نداریم.

لزوم انطباق بین مقام ثبوت و مقام اثبات

خب حالا ما که مقام اثبات هستیم چه کنیم؟ همیشه من عرض کردم که مقام اثبات باید منافات با مقام ثبوت نداشته باشد. بین مقام اثبات؛ بین مقام ثبوت باید انطباق باشد. نه اینکه فرض کنید که مقام اثبات یک مقامی هست و مقام ثبوت هم برای خودش یک مقامی. فرض کنید که در مقام ثبوت این شخص کافر است و به هیچ چیز اعتقاد ندارد و آدم کذاب و آدم مفتری است؛ اما در مقام اثبات امام علیه السلام قول این را حجت کند؛ این کلام، باطل است. الا اینکه خود امام علیه السلام باشد و یک اغراض دیگری در اینجا باشد؛ که آن اغراض را ما کار نداریم. یک وقت ممکن است امام علیه السلام بگوید که از عمر هم متابعت کن. اما منظور متابعت نیست؛ یک غرضی اینجا هست؛ در اینجا تقيه هست؛ یک مشکلی در اینجا هست که ما نمی بینیم اما آن غیر از حجّیت است. در حجّیت دادن، بین اثبات و بین ثبوت باید انطباق باشد.

انطباق بین تکوین و تشریع

اینجاست که من همیشه عرض می کنم بین تشریع و بین تکوین باید انطباق باشد. یعنی از نظر مراتب تکوین، خود تکوین مراتب تشریع را می سازد و خلق می کند. وقتی که انسان در مقابل امام علیه السلام هست، این مرتبه ثبوتیه امام، یک نوع اقتضای تشریع و اطاعت را می کند که اگر انسان در قبال یک مرجع فقهی باشد، یک نحوه دیگر اقتضاء می کند. در وقتی که پیش امام علیه السلام است مرتبه ثبوتیه اقتضای اطاعت بلاقید و بلاشرط را می کند. وقتی که انسان با یک مرجع فقهی ظاهری در ارتباط است، مرتبه ثبوتیه این مرجع و این مجتهد ظاهری، اقتضای **نوع آخر من الإطاعة و من التقليد** را می کند. به عبارت دیگر این قاعده منطقی و قاعده اصولی در انطباق بین تشریع و بین تکوین، خیلی جاها به درد می خورد و انسان را از خیلی از خطرات نجات می دهد.

این همان قضیه ای است که خیلی ها در آن گیر می کنند به مجرد [دیدن روایتی مثل] **«انظروا إلی مَنْ کان مِنْکُمْ قد رَوی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فارضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً فإذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فإنما بحکم الله قد استخفّ و علینا ردّ و الزاد علینا الرادّ**

علی الله و هو علی حد الشّرك بالله»^۱ و امثال ذلك [حکم به وجوب متابعت می کنند.] در تمام اینها باید مرتبه و مرحله مورد دقت و تأمل قرار بگیرد. خب حالا در این نقطه، مقام اثبات را ما چگونه با مقام ثبوت تطبیق بدهیم؟ یعنی در مقام اثبات باید آن عملی را انجام داد که حداقل نزدیک به مقام ثبوت باشد. یعنی ما باید نگاه کنیم و ببینیم که مولا در نفس خود ثبوتاً چه معنایی را مورد نظر قرار داده است؟ عمل خود را و فعل خود را منطبق با مقام ثبوت عند النفس مولا کنیم.

عوامل مؤثر در کشف مقام اثبات توسط هر مکلف

حالا اینجا است که دیگر مسائلی به وجود می آید؛ ارتباط بین ما و مولا یکی از جهات معینه برای مقام اثبات است، قرائن و شواهد یکی از جهات معینه مقام اثبات است، معرفتی که مکلف به مولا دارد یکی از جهات معینه مقام اثبات است. شرائط زمان و مکان این طور است. بصیرتی که هر مکلف نسبت به موقعیت مولا و تکلیف و شرائط زمان و مکان دارد من حیث المجموع مقام اثبات را در قبال مقام ثبوت مولا روشن می کند. پس ممکن است یک مکلف با توجه به معرفتی که نسبت به مولا دارد یک نوع مقام اثبات برای او محرز بشود و یک مکلف که در قبال او هست و هر دو یک معنا را از مولا شنیدند و یک کلام را از مولا استماع کردند با توجه به معرفتی که نسبت مولا و شرائط مولا دارد معنای دیگری را بفهمد. مولا یک کلامی را می گوید؛ اما پسر مولا یک معنا را می فهمد و شخص غریبه که نسبت به مولا هیچ علقه و ارتباطی ندارد [ممکن است] یک معنای دیگری را بفهمد. هر دوی اینها قول مولا را حکایت می کنند.

نقد تعریف دین به «فهم افراد از متون دینی»

این معنا، بسیار معنای دقیقی است! آن اشتباه بسیار بزرگی که در بعضی از مطالبی که امروزه مطرح است دیده می شود این است که می گویند که هر کسی دینی برای خود دارد. اینها فقط دین را از نقطه نظر اثبات گرفته اند، نه از نقطه نظر ثبوت. در وهله اول ما مطلب را به مقام ثبوت ربط می دهیم. ثبوت را عند نفس و عند قلب المولا ما محرز می کنیم، بعد در مقام اثبات هر کسی برای خود اثباتی دارد. کسی راجع به این قضیه بحثی ندارد. بالاخره به مقدار و به مرتبه معرفت انسان نسبت به مولا، بینش انسان و نظر انسان تفاوت پیدا می کند. خب این مشکلی نیست. چطور اینکه شما دارای یک بصیرت و دارای یک نظری هستید و نسبت به جوانب مسئله و شرائط مسئله یک جور نظر دارید و یک شخص دیگر هست از این مسائل بی اطلاع است و جاهل است و برداشت او و نظر او و رأی او نسبت به مسئله تفاوت پیدا می کند. و این یک مسأله عام البلوایی است که از صدر اسلام بوده بلکه از زمان حضرت آدم بوده و تا الآن هست و بعداً هم خواهد بود.

^۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲.

تلمیذ: مگر می شود اثبات باشد بدون ثبوت؟! کسی که اخذ دین می کند در مقام اثبات حتماً نظر به مقام ثبوت می کند.

استاد: یک وقت اولاً بلاول ما می گوئیم که اصلاً مقام ثبوتی نیست. مثلاً در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾ اگر از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کنی که منظور شما از صیام چیست؟ بگویند که منظور من از صیام آن چیزی است که تو می فهمی. این اصلاً نفی ثبوت می کند؛ این چیزی است که اینها می گویند. تمام اشکال به این برمی گردد که اینها می گویند که دین عبارت است از هر برداشتی در زمان خودش. یعنی اصلاً ما مقام ثبوتی نداریم؛ ما نمی دانیم پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه گفته است. اصلاً ما کاری نداریم پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه گفته و در نفس پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه می گذرد. کاری نداریم به اینکه منظور پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه بوده است. ما اصلاً به او کاری نداریم؛ ما اصلاً به خودمان کار داریم که من از این کلام چه می فهمم.

این بسیار حرف مسخره ای است. بالاخره باید از آنها این سؤال را کرد این رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که گفته است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ آیا لغو گفتند و لاغی بودند یا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عاقل و حکیم بوده است؟! در ﴿يَا أَيُّهَا﴾، ﴿يَا﴾ حرف ندا است و ﴿أَيُّ﴾ منادا است و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نفی یهود و نصاری را می کند. خب همه را بگوئید [نمی فهمیم] دیگر! اصلاً ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ را بگوئید منظور پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - یهود باشد! خب یهود که مورد خطاب پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیستند! پس ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی ای افرادی که مسلمانید، ای افرادی که در دین من هستید؛ اینها منظور پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است. ﴿كُتِبَ﴾ یعنی مفروض است؛ خب آیا معنای ﴿كُتِبَ﴾ این است که مستحب؟! به عبارت دیگر اگر ما الان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را بیاوریم و از حضرت سؤال کنیم که منظور شما چیست؟ آیا پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می گویند که من نمی دانم؟! خیلی حرف حرف بی خودی است دیگر! پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می گویند که بله، منظور من از ﴿يَا﴾ حرف نداست ﴿أَيُّ﴾ منادا است و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ آن افرادی است که به من ایمان آوردند و منظور از ﴿كُتِبَ﴾ فرض و وجوب است و ﴿كُمُ الصِّيَامُ﴾ یعنی صوم. صیام با صلاة فرق می کند. خب چرا اینها این حرف ها را نمی زنند؟! چرا نمی گویند صیام همان صلاة است؟! تلمیذ: این اشکال هست؛ در معال فرقی نمی کند؛ چون عالم ثبوت، برای آن کسی هم که قائل به عالم ثبوت است مجهول است؛ حالا آن کسی هم که قائل نیست یعنی مصوبه باز هم مجهول است؛ یعنی [عالم ثبوتی] نیست دیگر! آن کسی که قائل به ثبوت است در مقام اثبات است که می خواهد از مقام ثبوت کشف مقام

اثبات کند؛ آن کسی هم که قائل نیست بالاخره این اثبات یک چیزی به آن می‌رسد. پس در معال یکی می‌شود. استاد: نه، ما می‌گوییم مقام ثبوت این است که بالاخره پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از این صیام یا از این صلاة یک معنایی را قصد کرده اند.

تلمیذ: خب قصد کرده‌اند ولی ما نفهمیدیم.

استاد: نه، ما می‌گوییم این معنایی را که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قصد کرده است آیا ما به آن راه داریم یا اصلاً راه نداریم؟ اگر راه اصلاً نداریم پس اصلاً تکلیف نداریم. پس چرا می‌گویید تکلیف داریم؟!

تلمیذ: خب مقام اثبات هم برداشته می‌شود. اگر ما بخواهیم نفی کنیم مقام ثبوت را، مقام اثبات هم نفی می‌شود.

استاد: خب همین است دیگر! پس اصلاً تکلیفی نداریم.

تلمیذ: پس اصلاً باید بگوییم اینها باید کپک می‌زدند.

استاد: خب همین است. ما همین را می‌گوییم که اصلاً وقتی که ثبوتی نیست دیگر در اثبات سر چه کسی را می‌خواهید بتراشید؟! وقتی که اصلاً پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مسئله را به خود شما واگذار کرده است؛ ما سؤال می‌کنیم آیا مسئله‌ای هست و به شما واگذار کرده است یا اصلاً مسئله‌ای نیست؟ اگر مسئله‌ای نیست؛ پس فرقی بین صیام و صلاتی نیست؛ فرقی بین صلاة و زکاتی نیست؛ چون اصلاً مقام ثبوتی نیست. ممکن است اینها بگویند که اجمال قضیه مفروض است و خصوصیاتش را واگذار کرده است به هر کسی. ما می‌گوییم همان اجمالی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گفته است که این صوم، امساک است؛ آن اجمال با صلاة که فرق می‌کند! صوم با صلاة که تفاوت دارد! اگر منظور آن اجمال است، ما همان را می‌گوییم ثبوت است. یعنی این نفس الامساک، نفس الامساک با نفس القیام و الركوع و السجود تفاوت می‌کند. خب همان می‌شود مقام ثبوت. خیلی خوب حالا آمدیم سراغ شرائطش. شرائطش را هم باز باید با ثبوت منطبق کنیم. باز از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال می‌کنیم که آیا این صومی که گفتید، شرائط دارد یا ندارد؟ اگر بگویند که شرائط ندارد. صوم بدون شرائط که نمی‌شود! پس بالاخره ما، هم در اصل موضوع باید مقام ثبوتی را فرض کنیم و هم در شرائط مثبت موضوع باید مقام ثبوتی را فرض کنیم. در همه، یک مقام ثبوتی هست.

بله صحبت در این است که چه نحوه به این مقام ثبوت ما راه داریم. خب هرکسی یک جور است. این شخص برداشتش نسبت به قضیه، یک مسئله است؛ آن شخص برداشتش یک جور دیگر است. من باب مثال یکی می‌گوید که تدخین، شرب برایش صدق نمی‌کند. آن شربی که در بین عرب‌ها مرسوم است، آن شربی

است که مثل آب خوردن باشد و بعد از زمان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این شرب به تدخین تسری داده شد. پس لفظ شرب در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مصادیقش فقط مایعات هستند؛ نه اینکه تدخین و امثال ذلک؛ [پس] اینها جزء مصادیق شرب نیستند. اگر کسی این حرف را زد، خب اشکال ندارد این شرب دخان جزء مصادیق شرب به حساب نمی آید و آن می رود در غبار غلیظ به حلق داخل کردن؛ که بینیم آیا آن جزء غبار هست یا اینکه نیست؟ که البته قطعاً جزء غبار هست. اما اگر فرض کنید که در باب صوم، شرب داشتیم این جای سؤال بود که آیا در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به این تدخین شرب اطلاق می شد یا نمی شد. آن یک مطلب است. اگر کسی بگوید نمی شود، یا اینکه بگوید می شود، یا اینکه در تطبیق معانی بر الفاظ استصحاب قهقرا بکنیم و استصحاب قهقرا را کسی حجت بداند - که البته ما بعضی از مواردش را حجت می دانیم - اگر این طور باشد تدخین هم جزء مصادیق شرب است. اگر این طور نباشد تدخین و سیگار کشیدن و ... موجب ابطال صوم نیست.

اینها اشکال ندارد که هر کسی بر طبق معرفتش نسبت به اوضاع الفاظ و قرائن و شواهد قطعاً آن نظر و بصیرتش با دیگری تفاوت می کند. این یک مسئله عادی و طبیعی است و این همه اختلافاتی که در فتاوا هست به خاطر همین است. اینجا اشکالی پیش نمی آید؛ صحبت در این است که ما مقام ثبوت را اصلاً انکار کنیم؛ این در اینجا اشکال پیش می آورد. آن وقت در اینجا مکلف باید مقام اثبات خودش را با مقام ثبوت تطبیق بکند. که من خیال می کنم راجع به مقدمه اول این بحث را کردیم. إن شاء الله فردا اگر خدا بخواهد می رویم سراغ مقدمه دوم و بعد از اینکه مقدمات را تمام کردیم آن وقت نظر [آقایان بیان می شود].

شرط افتاء: رسیدن به مقام ثبوت

تلمیذ: در اشکالی که حضرت آقا - رضوان الله علیه - دارند [مسئله] به مقام ثبوت رسیدن نیست. اشکال در این است که شما حق ندارید از اینجا که رفتید مقتدای مردم باشید.

استاد: بله، اقتدای مردم، یک موقعیت و مرتبه دیگری را می طلبد. نسبت به شما [که به آن موقعیت نرسیدی] اشکال نیست؛ [شما] این راه را رفتی و **المکلف معذور** در راهی که [رفته ای و تکلیفی را که] انجام دادی؛ ولی صحبت در این است که با توجه به این فتوا و با توجه به این بصیرت که به قول خودت تمام اینها را می گویی که ظنی الدلاله و ظنی الصدور و حدس و ... است؛ آیا می توانی دین و دنیای یک نفر را متکفل بشوی؟! این، مشکل است دیگر! به عبارت دیگر شما مقام ثبوت خود را تا چه حد می بینی که بخواهی مقام اثبات و ارجاع مردم را به خود، منطبق بر آن بکنی. در ارجاع افراد به خودت و به فتاوی خودت، خود را در آن حد می بینی که مردم را از خطرات و از ابتلائاتی که ممکن است به واسطه آن حدسیات و [اینکه ادله ات] ظنی الدلالات و الصدور هستند [حفظ کنی و این مطلب را] لحاظ کنی؟ چطور در مسائل مادی و جسمانی

دنبال یک طیبی می‌گردی که واقعاً برای تو دیگر متیقن باشد تا اینکه قلبت را، مغزت را به آن بسپری؟ اما در دین مردم، با یک روایت اُبی بصیر که ظنی الصدور است آیا مردم را مکلف می‌کنی که از تو تبعیت کنند؛ با اینکه احتمال دارد هزارتا خطر و ... برای آنها پیش بیاید؟! اینجا است که خلاصه انسان نمی‌تواند به این آسانی تن به فتوا بدهد. حداقل می‌گوید اگر مشکلی هست خب برای خودم اتفاق بیفتد؛ من هم معذور هستم. اما اینکه بار و اتقال مردم را انسان بر رقبه خودش حمل کند، این مطلب آخر و به این آسانی‌ها نمی‌شود این کار را کرد. تلمیذ: در آن تأمین نیست.

استاد: بله تأمین نیست. لذا ادله‌ای هم داریم؛ «**لا تحلّ الفتيا لمن لا يستفتي من الله تعالى بصفاء سرّه...**»^۱ یا «**فر من الفتيا فرارک من الاسد**»^۲ اینها همه حکایت از این است دیگر!

تلمیذ: اگر فرض کنیم ادله هم نبود، بحث منطقی و راحتی است که انسان می‌گوید که آقا شما می‌توانید مرا تأمین کنید نسبت به اینکه اگر خطری پیش آمد مرا نگه داری؟ استاد: بله.

تلمیذ: حالا اگر یک شخصی خودش را در معرض قرار ندهد ولی این شرایطی را که اسلام معین کرده را داشت و مردم به او رجوع کردند و مردم أعلم واقعی را نمی‌شناسند و او هم نمی‌شناسد. حالا اینجا این می‌تواند بگوید که بالاخره یکی هست؛ خودتان بروید و ببینید؟

استاد: نه، اصلاً غیر از آن، یک وقت شخص خودش را در معرض قرار می‌دهد؛ یک وقت در معرض قرار نمی‌دهد [ولی] می‌آیند و از او سؤال می‌کنند. وقتی سؤال می‌کنند می‌گوید: من نظرم این است حالا خودتان می‌دانید؛ پدرتان در آمد به من ربطی ندارد. این اشکال ندارد. در معرض قرار دادن یعنی رساله چاپ کردن و بیرون دادن و دعوت کردن. این معنای در معرض قرار دادن است. اما اگر فرض کنید که من می‌دانم هزارتا غلط هم می‌کنم، هزارتا اشتباه هم دارم، شخص می‌آید از من سؤال می‌کند نماز این طور است یا آن طور؟ من می‌گویم که نظرم این است. خب سؤال نکند؛ من که نیامدم حالا رساله چاپ کنم یا مردم را به خودم بخوانم. و اگر غیر از این بگویم کار حرامی انجام داده‌ام. یعنی الآن تکلیف من این است و من بر طبق تکلیف خودم عمل می‌کنم. نمی‌گویم: شما برو این را انجام بده. یک وقت می‌گویم: آقا شما برو این کار را بکن. یک وقت می‌گویم: من، خودم این کار را انجام می‌دهم. این غیر از این است که در مقام اثبات و اظهار و ابراز فرض کنید [بگویند که] خلیفه الله فی العالمین و آیت الله کذا و محیی آثار الشریعة و الفلان؛ و این جور در مقام اثبات و در مقام ابراز به این کیفیت عمل کنند و انجام بدهند و خب مردم هم گول بخورند و ...؛ اینها مشکل است!

^۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶.

^۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

تلمیذ: از یکی از آنها پرسیده بودند اعلم کیست؛ گفته بود من هستم.

تلمیذ: یک مسئله‌ای که با بعضی از رفقا بحث می‌شد؛ اینکه مردم از ما احکام می‌پرسند؛ آیا جایز است ما احکام دیگران را بگوییم یا نه؟ بنده گفتم نمی‌شود گفت ما فقط آن را می‌توانیم بگوییم که حق می‌دانیم. استاد: بله.

تلمیذ: و حتی اگر پرسند فلان آقا چه می‌گوید هم ما حق نداریم بگوییم.

استاد: بله، آن هم نمی‌شود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد